

حوزه فلسفی سبزوار، مکتب یا مدرسه؟

محمد مهدی کمالی^۱، محمد هادی کمالی^۲

چکیده

حوزه فلسفی سبزوار، که توسط حاج ملاهادی سبزواری در قرن سیزدهم قمری تأسیس گردید، یکی از مهمترین مراکز فلسفی ایران در قرون متأخر بشمار میرود. اما در اینباره پرسشی جدی مطرح است و آن اینکه آیا میتوان این حوزه را بعنوان یک مکتب فلسفی مستقل شناخت، یا باید آن را در زمره مدارس فلسفی جای داد؟ پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی، به واکاوی شاخصه‌های تفکیک مکتب فلسفی از مدرسه فلسفی پرداخته و جایگاه حوزه سبزوار را در این چارچوب بررسی میکند. در این تحلیل، معیارهایی همچون نوآوری مفهومی، انسجام نظری، پایداری فراتر از زمان و مکان، و قابلیت جریان‌سازی، بعنوان شاخصه‌های مکتب فلسفی مورد مذاقه قرار گرفته و در مقابل، وابستگی به مکان و اشخاص، محدودیت زمانی، و تمرکز بر آموزش، بعنوان ویژگیهای مدارس فلسفی معرفی شده است. نتایج نشان میدهد که حوزه فلسفی سبزوار، با وجود دستاوردهای علمی ارزشمند و تربیت شاگردان برجسته، بیشتر ادامه و گسترش حکمت متعالیه صدرالمآلهین بوده و فاقد نوآوریهای بنیادین و استقلال

۱۳۹

۱. استادیار پژوهشکده علوم اسلامی رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)؛ kamali@islamic-rf.ir

۲. دانش‌آموخته دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران؛ kamali.mohammadhadi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۸ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1404.16.2.1.7

نظری لازم برای شکلگیری یک مکتب فلسفی مستقل است. اما بیشک میتوان آن را یک مدرسه فلسفی پر شور و پر رونق دانست که علاوه بر تبیین و تحکیم حکمت متعالیه، در ترویج و انتقال آن به دیگر مراکز فلسفی، سهمی بسزا داشته است.

کلیدواژگان: حوزه فلسفی سبزوار، مکتب فلسفی، مدرسه فلسفی، حاج ملاهادی سبزواری، حکمت متعالیه.

* * *

مقدمه

مطالعه تاریخ فلسفه اسلامی بدون توجه به مراکز اصلی شکلگیری و گسترش آن، ناقص خواهد بود. مدارس فلسفی، از جمله این مراکز هستند که در شکلدهی و انتقال اندیشه‌های فلسفی نقشی مهم ایفا کرده‌اند. حوزه فلسفی سبزوار، که با حاج ملاهادی سبزواری نضج گرفت، یکی از این مدارس برجسته در قرن سیزدهم قمری است که تأثیراتی شگرف بر تحولات فلسفه اسلامی داشته است.

ملاهادی سبزواری که در تمامی مکاتب فلسفی، از جمله مشاء، اشراق و حکمت متعالیه، از جامعیتی بینظیر برخوردار بود، توانایی بیان فوق‌العاده‌ی داشت و در تربیت شاگردان نیز بسیار متبحر بود. این ویژگیها در کنار پابندی به فضایل اخلاقی، زهد و بی‌اعتنایی به دنیا، شخصیتی بیهمتای او ساخته بود. با ورود وی به سبزوار در مقام استادی بینظیر که مراتب عالی علم و عمل را توأمان دارا بود، حوزه‌ی فلسفی در این شهر بنا نهاده شد. این مرکز علمی با چنان سرعتی در زمینه حکمت پیشرفت کرد که برای مدتی، حتی از مدارس مطرح اصفهان و تهران نیز گوی سبقت را ربود و مرکزیت علمی را از آن شهرها گرفت. همین امر سبب شد دانشوران و علاقمندان به علوم عقلی، از سراسر ایران و جهان برای بهره‌مندی از دانش او به خراسان روی آورند و بار دیگر رونق و شکوه را به بازار حکمت و فلسفه در این سرزمین بازگردانند. حضور حکیم در سبزوار، این شهر را بمدت حدود نیم قرن، به مهمترین و پرشورترین مرکز فلسفی، نه تنها در خراسان بلکه در کل ایران و جهان اسلام، تبدیل کرد.

۱۴۰



سال ۱۶، شماره ۲
پاییز ۱۴۰۴

برخی از مستشرقان و پژوهشگران، از حوزه فلسفی سبزواری به مکتب فلسفی تعبیر نموده‌اند. هانری کربن شاید اولین کسی باشد که این حوزه را بعنوان مکتب فلسفی تعریف کرده است (کربن، ۱۳۷۳: ۵۰۴ و ۵۰۹)، همو بود برای نخستین بار حوزه فلسفی اصفهان، تهران و مشهد را مکتب نامید (همان: ۴۹۰). سید حسین نصر نیز معتقد است با توجه به اوج گرفتن جریانات فلسفی در مناطق مختلف جغرافیایی و برای بیان دوره‌های مختلف تحولات در تاریخ فلسفه اسلامی، اطلاق مکتب به چنین جریانی نیز قابل تعمیم و تسری است (نصر، ۱۳۹۱: ۵۳). برخی از نویسندگان دیگر نیز با بسط و جدیت بیشتری بدنبال آن هستند که حوزه حکمی سبزواری را مکتب فلسفی سبزواری نام دهند (خدری، ۱۴۰۱: ۲۸۲).

اما در مقابل، ابراهیمی دینانی براین باور است که یک مکتب فلسفی جدید، صرفاً تکرار نظریات گذشته نیست، بلکه باید ایده‌هایی بدیع و نوآورانه را ارائه دهد که به پرسشهای بیپاسخ پیشین پاسخ گوید، یا رویکردهایی جدید را برای مسائل قدیمی مطرح کند. صرف شرح و تعلیقه و حاشیه، باعث پیدایش یک مکتب نو نیست. هر مکتب تازه‌یی باید بتواند به جهان اندیشه، نگاهی جدید و متفاوت عرضه کند. بنابراین، هر مکتب نوظهوری برای اثبات اصالت خود، یا باید در چارچوب اصول مورد اشاره سخنی نو برای گفتن داشته باشد یا دست کم باید سخنان گذشته را با قالب و قواره‌یی متفاوت ارائه نماید. بر این اساس، نه فقط حوزه سبزواری بلکه حوزه تهران را نیز نباید مکتب نامید (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۱). محقق داماد نیز بر این اعتقاد است که مکتب باید دارای یک نظام فلسفی تعریف شده و منسجم باشد. از اینرو از نظر وی، حوزه فلسفی تهران که در آن نمایندگان مختلف با افکار متفاوت و بعضاً معارض با یکدیگر حضور داشته‌اند را نمیتوان مکتب دانست.

با توجه به آنچه گذشت، این پرسش مهم به ذهن خطور میکند که آیا میتوان حوزه فلسفی سبزواری یا دیگر حوزه‌های فلسفی را بدلیل ویژگیهای منحصر بفردشان، بعنوان یک مکتب فلسفی مستقل شناخت یا باید آنها را در زمره حوزه‌ها و مدارس فلسفی جای داد؟ اساساً مکتب چیست، شاخصه‌های آن کدام است و فرق آن با مدرسه چیست؟

۱۴۱



ضرورت پرداختن به این پرسش، از اهمیت شناسایی معیارهای تفکیک مکتب فلسفی از مدرسه فلسفی نشئت میگیرد. مکتب فلسفی نه تنها به خلق ایده‌های جدید و جریان‌سازی در فلسفه نیاز دارد، بلکه باید فراتر از مرزهای زمانی و مکانی مؤسس خود دوام داشته باشد. در مقابل، مدرسه فلسفی بیشتر بر حفظ و انتقال دانش موجود و آموزش شاگردان متکی است. تحلیل این تمایزها میتواند درکی عمیقتر از جایگاه مراکز فلسفی و تأثیر آنها بر تاریخ اندیشه اسلامی بدست دهد.

این پژوهش با مطالعه موردی حوزه فلسفی سبزوار، جایگاه آن را در میان دیگر نهادهای فلسفی ایران ارزیابی کرده و از طریق بازخوانی معیارهای مکتب‌سازی، به مسئله مکتب یا مدرسه بودن آن پاسخ میدهد. این بررسی میتواند به شفاف‌سازی ابعاد کمتر شناخته‌شده تاریخ فلسفه اسلامی و نحوه شکلگیری جریانهای فلسفی در این سنت فکری کمک کند. افزون بر آن، مطالعه موردی حوزه فلسفی سبزوار و بررسی مکتب یا مدرسه بودن آن، میتواند الگویی برای تحلیل وضعیت حوزه‌های مشابه، همچون حوزه‌های فلسفی تهران، اصفهان و مشهد ارائه دهد و به درکی بهتر از عوامل مؤثر در تمایز مکتب از مدرسه منجر گردد.

۱. مکتب در لغت و اصطلاح

چنانکه گذشت، استفاده از واژه مکتب در میان تاریخ‌نگاران فلسفه اسلامی تنها به حوزه سبزوار اختصاص نداشته و گاهی به سایر مراکز فلسفی چون تهران، شیراز، اصفهان و مشهد نیز اطلاق میگردد؛ همچنانکه اطلاق آن به مراکز فلسفی منحصر نبوده و گاهی از شاخه‌های مختلف فلسفه‌های موجود نیز تعبیر به مکتب میشود. مثلاً حکمت متعالیه به مکتب صدرایی - در مقابل مکتب مشائی و اشراقی - موسوم میگردد؛ همانطور که گاهی از واژه مکتب نوصدرایی برای اشاره به جریانی در دل حکمت متعالیه نام برده میشود که درصدد پویایی و بروز کردن و مطالعات تطبیقی بین اندیشه‌های صدرایی با فلسفه‌های غربی است.

طبق بررسی انجام شده، تاکنون تعریفی ضابطه‌مند از مکتب، بویژه در مورد مکاتب حکمی و فلسفی اسلامی ارائه نشده است. البته تلاشهایی برای ضابطه‌مندی اصطلاح

۱۴۲



سال ۱۶، شماره ۲
پاییز ۱۴۰۴

مکتب فقهی از سوی فقه‌پژوهان انجام گرفته (ضیائی فر، ۱۳۸۶؛ همو، ۱۳۸۵)، اما در باب اصطلاح مکتب فلسفی، هیچیک از پژوهشگران و صاحب‌نظران در عرصه تاریخ فلسفه، کاری جدی انجام نداده‌اند.

قبل از هر چیز ضروری است نخست تعریفی شایسته از واژه مکتب ارائه شود. برآستی معنا و مفهوم مکتب چیست و فرق آن با اصطلاحات دیگری از قبیل مدرسه و حوزه و... کدام است؟ مکتب چه ویژگی‌هایی دارد و با چه خط‌کش و معیاری میتوان آن را شناسایی کرد؟

فرهنگ‌نویسان فارسی برای مکتب که جمع آن مکاتب است، معانی و کاربردهای متعدد آورده‌اند؛ مانند: آموزشگاه، جای کتاب خواندن، جایی که در آن نوشتن می‌آموزند، دفترخانه، مدرسه، مجموع اندیشه‌ها و افکار یک استاد که در جمعی نفوذ یافته باشد و... (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۳ / ۱۸۸۸۵؛ معین، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۸۰۳). غیر از معنای اخیر که اشاره به معنی اصطلاحی مکتب اشاره دارد، سایر معانی بیانگر معانی لغوی این واژه‌اند. مکتب از حیث اصطلاحی، یعنی مجموعه افکار و آراء علمی منسجم و نظاممند که متعلق به یکی از صاحب‌نظران یا گروهی از همفکران است. در معنای اصطلاحی، مکتب باید حاوی رأی و نظری خاص باشد و گرنه اطلاق مکتب به آن چندان صحیح و علمی نیست (گرجی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۳۲).

برای روش‌تر شدن ابعاد مسئله و نتیجه‌گیری بهتر لازم است شاخصه‌ها و معیارهای مکتب فلسفی بیان شود و پس از آن بصورت موردی حوزه حاج ملاهادی سبزواری از این منظر بررسی گردد.

۲. شاخصه‌های مکتب فلسفی

الف) نوآوری مفهومی و نظری

در دیدگاه برخی از صاحب‌نظران، یک مکتب فکری پویا، صرفاً به تکرار و تفسیر اندیشه‌های پیشین بسنده نمیکند، بلکه همواره با آفرینش مفاهیم، دیدگاه‌ها و قالب‌های بدیع همراه است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۱؛ گرجی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۳۲). این

محمد مهدی کمالی، محمدهادی کمالی؛ حوزه فلسفی سبزواری، مکتب یا مدرسه؟



نوآوری، نه تنها به پرسشهای فلسفی زمان خود پاسخ میدهد، بلکه میتواند منجر به شکلگیری پارادایمهای فکری نوینی شود و افقهای جدید را در عرصه اندیشه بگشاید. نوآوری در یک مکتب فلسفی میتواند در سطوحی مختلف رخ دهد که برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

خلق اصطلاحات و مفاهیم بنیادین جدید: یکی از جلوه‌های نوآوری، ابداع واژگان و مفاهیم کلیدی است که پیش از آن در نظامهای فلسفی دیگر وجود نداشته‌اند. این مفاهیم جدید، دریچه‌ی نو بسوی فهم مسائل فلسفی باز میکنند و بستری برای شکلگیری بحثهای جدید فراهم میسازند. بعنوان مثال، دوگانه نور و ظلمت در فلسفه سهروردی (۱۳۹۲: ۱۲/۳)، نمونه‌ی از این نوع نوآوری است. این دوگانه، که با دوگانه‌هایی مانند قوه و فعل در فلسفه ارسطو یا وجود و ماهیت در فلسفه ابن‌سینا متفاوت است، دیدگاهی نو در مورد هستی و مراتب آن ارائه میدهد و مبنای نظام فلسفی اشراقی را شکل میبخشد. این نوآوری، نه صرفاً یک تغییر لفظی، بلکه تغییری بنیادین در نحوه نگرش به واقعیت است.

ریختن مسائل در قالبهای جدید: نوآوری میتواند در نحوه صورتبندی مسائل فلسفی نیز رخ دهد. گاه مسائل کهن با رویکردی جدید و در قالبی نو مطرح میشوند و این امر، به درک عمیقتر و حل آنها کمک میکند. بعبارت دیگر، پرسشها همان پرسشها هستند، اما نحوه طرح آنها و زاویه نگاه به آنها تغییر میکند و این تغییر، میتواند به پاسخهایی جدید و بدیعی منجر شود؛ مثل تقسیم وجود به ثابت و سیال و وارد کردن مباحث حرکت در امور عامه توسط صدرالمألهین، یا تقسیمبندی مسائل فلسفی در چهار سفر عقلی مطابق با سفرهای چهارگانه عرفانی که ابداعی بیسابقه و درخشان است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱۸/۱).

۱۴۴

خلق نظریات و اصول بنیادین و ابتناء سایر مسائل بر آن: عمیقترین سطح

نوآوری در یک مکتب فلسفی، خلق نظریات و اصول بنیادین است که بعنوان سنگ‌بنای آن مکتب عمل میکنند و سایر مسائل و مباحث بر اساس آنها شکل میگیرند. این اصول بنیادین، چارچوبی نظری فراهم میسازند که تمام اجزاء مکتب در آن جای گرفته و با یکدیگر



ارتباط منطقی پیدا میکنند. ابتداء حکمت یمانی میرداماد بر اصالت ماهیت و حدوث دهری (میرداماد، ۱۳۸۱: ۱/ ۴۶۳ و ۵۰۷-۵۰۴)، نمونه‌یی از این نوع نوآوری است. این اصول، مبنای نظام فلسفی خاص میرداماد را تشکیل میدهند و دیدگاه او را دربارهٔ مسائل مختلف، از جمله هستی‌شناسی، جعل، رابطهٔ علت و معلول و زمان، تعیین میکنند. همچنین، ساخت حکمت متعالیه صدرایی بر اساس اصالت وجود و حرکت جوهری، نمونه‌یی دیگر از این نوع نوآوری است. این دو اصل، یعنی اصالت وجود و حرکت جوهری، بعنوان دو رکن اساسی حکمت متعالیه، تمام مباحث این مکتب را تحت تأثیر قرار داده و آن را به یک نظام فلسفی منسجم و بدیع تبدیل کرده است (کمالی و دیگران، ۱۳۹۶).

ب) انسجام درونی

انسجام درونی، یکی دیگر از ویژگیهای بنیادین یک مکتب فکری است که آن را از مجموعه‌یی پراکنده از اندیشه‌ها متمایز میکند (محقق داماد، ۱۳۹۶: ۲۶۴؛ گرجی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۳۲). این انسجام، بمعنای وجود یک نظام فکری هماهنگ است که اجزاء آن، یعنی دیدگاهها و نظریات مطرح شده در حوزه‌های مختلف فلسفی، به شکلی منطقی و سازگار با یکدیگر عمل میکنند. این هماهنگی و همبستگی درونی، مکتب را بعنوان یک نظام فلسفی مستقل و یکپارچه معرفی میکند و به آن هویت و تمایز میبخشد. این انسجام درونی در ابعاد گوناگون فلسفه نمود پیدا میکند:

معرفت‌شناسی: در حوزهٔ معرفت‌شناسی، انسجام بمعنای وجود یک نظریهٔ منسجم دربارهٔ چگونگی کسب معرفت، منابع آن، و معیارهای اعتبار آن است. بعنوان مثال، یک مکتب ممکن است بر تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی، شهود یا ترکیبی از اینها بعنوان منبع معرفت تأکید کند، اما این تأکید باید در تمام مباحث معرفت‌شناختی آن مکتب ثابت و هماهنگ باشد.

هستی‌شناسی: در حوزهٔ هستی‌شناسی، انسجام بمعنای ارائه تصویری منسجم از واقعیت و ساختار آن است. این شامل نظریاتی دربارهٔ وجود، ماهیت، جوهر، عرض، علیت، زمان، مکان، خدا، نفس و سایر مقولات هستی‌شناختی میشود. برای نمونه، یک مکتب

ماده‌گرا باید در تمام مباحث هستی‌شناختی خود، به ماده و قوانین آن بعنوان تنها واقعیت موجود پایبند باشد. در مقابل، یک مکتب توحیدی باید در تمام مباحث متافیزیکی خود به وجود و صفات خداوند و تأثیر او در تمامی اجزاء عالم مقید باشد.

اخلاق: در حوزه اخلاق، انسجام بمعنای وجود یک نظام اخلاقی منسجم با اصول و ارزشهای مشخص است که رفتارهای اخلاقی را هدایت میکند. این شامل نظریاتی درباره خیر و شر، فضیلت و رذیلت، وظیفه، مسئولیت و سایر مفاهیم اخلاقی میشود. وجود این انسجام درونی، مزایایی برای یک مکتب فلسفی دارد که عبارتند از فهم و تبیین آسانتر جهان، امکان بررسی و نقد دقیقتر، ایجاد وحدت رویه در تفسیر آموزه‌ها و در نهایت، ماندگاری و تأثیرگذاری بیشتر.

ج) پایداری فراتر از مؤسس

پایداری یک مکتب فلسفی، اغلب فراتر از شخص مؤسس آن است. هر مکتب فکری، معمولاً با ظهور یک متفکر برجسته یا گروهی از اندیشمندان آغاز میشود که بنیانگذاران آن شناخته میشوند. بنیانگذاران، با ارائه دیدگاهها، مفاهیم و روشهای جدید، جریانی فکری را پایه‌گذاری میکنند که بمرور زمان، شکل مکتب را بخود میگیرد.

پس از تأسیس یک مکتب، معمولاً دو نوع واکنش در جامعه فکری و علمی بوجود می‌آید: موافقت و مخالفت. گروهی از اندیشمندان و دانش‌پژوهان، با پذیرش اصول و مبانی مکتب جدید، به آن می‌پیوندند و بعنوان پیروان و شاگردان مؤسس، برای ترویج، توسعه، تحکیم و دفاع از آن تلاش میکنند. این گروه، با شرح و تفسیر آثار بنیانگذار، پاسخ به انتقادات، و گسترش دامنه کاربرد آموزه‌های مکتب، نقشی مهم در پایداری و بقای آن ایفا میکنند. در مقابل، گروهی دیگر ممکن است با برخی یا تمام اصول و مبانی مکتب جدید مخالف باشند. این مخالفت میتواند دلایلی گوناگون داشته باشد؛ از جمله تفاوت در مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، اخلاقی یا روش‌شناختی. مخالفان، با بررسی و نقد دیدگاههای مکتب جدید، بچالش کشیدن استدلالها و ارائه دیدگاههای جایگزین، به پویایی فضای فکری و رشد دانش کمک میکنند. این نقدها میتوانند باعث اصلاح و تکمیل مکتب جدید شوند یا حتی منجر به شکلگیری مکاتبی جدید بر پایه همین نقدها گردند.

بنابراین، میتوان گفت هر مکتب فکری، دست کم دو جریان فکری اصلی را ایجاد میکند: جریان موافق و جریان مخالف. این دو جریان، بصورت دیالکتیکی با یکدیگر در تعامل هستند و این تعامل، باعث پویایی و تکامل مکتب میشود. حتی پس از درگذشت مؤسس، این دو جریان به حیات خود ادامه میدهند و مکتب را زنده نگه میدارند.

(د) ایجاد گفتمان فکری جدید

ایجاد گفتمان فکری جدید، یکی از مهمترین و بارزترین ویژگیهای یک مکتب فلسفی اثرگذار است. یک مکتب فلسفی نه تنها مجموعه‌یی از اندیشه‌ها و نظریات منسجم است، بلکه بمثابه جریانی فکری عمل میکند که در فضای اندیشه‌یی جامعه نفوذ کرده و گفتمانی جدید را شکل میدهد. این گفتمان، بمثابه یک زبان مشترک جدید، چارچوبی مفهومی برای فهم مسائل و پدیده‌ها ارائه مینماید و نحوه نگرش افراد به جهان و مسائل آن را تحت تأثیر قرار میدهد. این تأثیرگذاری و ایجاد گفتمان جدید در چند سطح قابل بررسی است:

سطح فلسفی و نظری: در این سطح، مکتب فلسفی با ارائه مفاهیم، نظریات و روشهای جدید، گفتمانی را در میان فیلسوفان، اندیشمندان و دانش‌پژوهان ایجاد میکند. این گفتمان، به بحث و تبادل نظر، بررسی و نقد، و توسعه اندیشه‌های مکتب منجر میشود و به پیشرفت دانش فلسفی کمک میکند.

سطح بین رشته‌یی: تأثیر یک مکتب فلسفی میتواند از حوزه فلسفه فراتر رفته و به سایر حوزه‌های علمی و فرهنگی نیز تسری یابد. بعنوان مثال، یک مکتب فلسفی میتواند بر عرفان، علوم تجربی، هنر، ادبیات، علوم اجتماعی و حتی سیاست تأثیر بگذارد. این تأثیرگذاری میتواند بصورت مستقیم، از طریق تغییر در نحوه نگرش و جهانبینی افراد صورت گیرد. برای مثال، تأثیر فلسفه افلاطون بر هنر و ادبیات رنسانس، یا تأثیر فلسفه اگزیستانسیالیسم بر ادبیات و روانشناسی قرن بیستم، نمونه‌هایی از این نوع تأثیرگذاری هستند.

سطح اجتماعی، فرهنگی و سیاسی: در برخی موارد، تأثیر یک مکتب فلسفی میتواند به سطح جامعه نیز برسد و منجر به شکلگیری جریان‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شود. این اتفاق زمانی رخ میدهد که اندیشه‌های مکتب، در میان گروه‌های اجتماعی مختلف نفوذ کرده و بعنوان مبنایی برای کنش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مورد استفاده قرار گیرند. برای مثال، تأثیر اندیشه‌های روشنگری بر انقلاب‌های قرن هجدهم، یا تأثیر اندیشه‌های مارکسیسم بر جنبش‌های کارگری قرن نوزدهم و بیستم، نمونه‌هایی از این نوع تأثیرگذاری هستند. در این موارد، مکتب فلسفی نه تنها یک گفتمان فکری، بلکه یک نیروی محرکه اجتماعی و تاریخی نیز محسوب میشود. بهمین دلیل است که بررسی و تحلیل گفتمان‌های فکری ایجادشده توسط مکاتب فلسفی، در درک تحولات تاریخی و اجتماعی از اهمیتی ویژه برخوردار است.

هـ) جهان‌شمولی و تأثیرگذاری فرامرزی

جهان‌شمولی و تأثیرگذاری فرامرزی، از ویژگی‌های مهم و تعیین‌کننده یک مکتب فلسفی برجسته است. یک مکتب فلسفی صرفاً پدیده‌ی محلی و محدود به یک جغرافیا یا دوره زمانی خاص نیست، بلکه میتواند با عبور از مرزهای جغرافیایی و محدودیتهای زمانی، در فرهنگها و زمانه‌های دیگر نیز مورد توجه، پذیرش و حتی بازتفسیر قرار گیرد. هر چه جهان‌شمولی و تأثیرگذاری فرامرزی یک مکتب فلسفی بیشتر باشد، اهمیت و جایگاه آن مکتب فلسفی در تاریخ اندیشه بالاتر خواهد بود. این جهان‌شمولی و تأثیرگذاری فرامرزی در ابعادی گوناگون نمود می‌یابد.

گستره جغرافیایی: یک مکتب فلسفی میتواند از خاستگاه اولیه خود فراتر رفته و در مناطق جغرافیایی مختلف، پیروان و مفسرانی پیدا کند. این گسترش جغرافیایی میتواند از طریق ترجمه آثار، مسافرت اندیشمندان، تبادل دانشجو و استاد، و سایر راه‌های ارتباطی صورت گیرد. بعنوان مثال، تأثیر فلسفه یونان باستان بر جهان اسلام و سپس بر اروپای قرون وسطی، نمونه‌ی بارز از این گسترش جغرافیایی است.

گستره زمانی: یک مکتب فلسفی میتواند پس از گذشت قرن‌ها از ظهور خود، همچنان مورد توجه و مطالعه قرار گیرد و حتی در زمانهای جدید نیز بازتفسیر و احیا شود. بعنوان

نمونه، آثار افلاطون و ارسطو پس از گذشت بیش از دو هزار سال، همچنان در مراکز علمی و فلسفی جهان تدریس و بررسی میشوند.

تأثیر بر فرهنگها و تمدنها: یک مکتب فلسفی میتواند بر فرهنگها و تمدنهای مختلف تأثیر بگذارد و در شکلگیری جهانبینی، ارزشها، هنر، ادبیات، علوم و حتی نهادهای اجتماعی و سیاسی آنها نقش داشته باشد. این تأثیرگذاری میتواند بصورت مستقیم، از طریق پذیرش و اقتباس مفاهیم و نظریات مکتب، یا بصورت غیرمستقیم، از طریق ایجاد تغییر در نحوه تفکر و نگرش افراد صورت گیرد. بعنوان مثال، آثار ابن سینا در جهان اسلام و غرب قرون وسطی تأثیری شگرف گذاشت و در پیشرفت علوم پزشکی، فلسفه و منطق نقشی مهم ایفا کرد (نصر، ۱۳۸۹: ۱۳۸). او امروزه نیز همچنان پیروان و علاقمندان خاص خود را در سراسر جهان دارد که به مطالعه آثارش میپردازند.

تأثیر بر مکاتب دیگر: یک مکتب فلسفی میتواند بر شکلگیری و تکامل مکاتب فلسفی دیگر نیز مؤثر باشد. این تأثیر میتواند بصورت مستقیم، از طریق اقتباس و تلفیق مفاهیم و نظریات، یا بصورت غیرمستقیم، از طریق ایجاد چالش و نقد، انجام گیرد. تأثیر فلسفه کانت بر شکلگیری ایدئالیسم آلمانی، یا تأثیر فلسفه هگل بر مارکسیسم، نمونه‌هایی از این نوع تأثیرگذاری هستند.

و) نوآوری در روش

نوآوری در روش، یکی از جنبه‌های حیاتی و تعیین‌کننده تمایز مکاتب فلسفی از یکدیگر است. هر مکتب فلسفی، برای بررسی و تبیین مسائل فلسفی، روش یا روشهای خاص خود را دارد که به آن هویت و ویژگی منحصر بفرد میبخشد. این روشها، ابزارهایی هستند که فیلسوفان برای تحلیل مفاهیم، استدلال، نتیجه‌گیری و درنهایت، رسیدن به حقیقت از آنها بهره میبرند. نوآوری در روش در مکاتب فلسفی به چهار صورت اصلی رخ میدهد: ابداع روشهای کاملاً جدید، تلفیق روشهای موجود، تغییر در تأکید و اولویت بعضی روشها، توسعه و پالایش روشهای موجود.

۱۴۹



محمد مهدی کمالی، محمدهادی کمالی؛ حوزه فلسفی سبزوار، مکتب یا مدرسه؟

سال ۱۶، شماره ۲
پاییز ۱۴۰۴
صفحات ۱۶۰-۱۳۹

بعنوان نمونه، روش «ترکیب عقل، نقل و کشف و شهود» در حکمت متعالیه، نمونه‌یی برجسته از نوآوری در روش است (عباسی و یزدان‌پناه، ۱۴۰۲). این روش، که از ویژگیهای منحصر بفرد این مکتب بشمار میرود، با روش صرفاً برهانی و استدلالی در مکتب مشائی و روش صرفاً شهودی و اشراقی در مکتب اشراقی، متفاوت است. در مکتب مشاء، تأکید اصلی بر استدلال عقلی و منطقی است و از تجربه حسی و شهود بعنوان منابع فرعی استفاده میشود. در مقابل، در مکتب اشراقی، تأکید اصلی بر شهود و تجربه عرفانی است و عقل و استدلال بعنوان ابزاری برای تبیین و صورت‌بندی یافته‌های شهودی مورد استفاده قرار میگیرند. اما حکمت متعالیه، از هر سه منبع معرفتی، یعنی عقل، نقل و کشف و شهود، بصورت هماهنگ و در تعامل با یکدیگر برای رسیدن به حقیقت بهره میگیرد. این تلفیق، نه تنها باعث غنای مباحث فلسفی میشود، بلکه امکان بررسی مسائل از زوایای مختلف را نیز فراهم میکند. این نوآوری در روش، حکمت متعالیه را به یک مکتب فلسفی منحصر بفرد و تأثیرگذار تبدیل کرده است.

ز) هویت مستقل و متمایز

هویت مستقل و متمایز، از ارکان اصلی تعریف یک مکتب فلسفی است. درحالیکه مکاتب فلسفی اغلب در بستر تاریخی و فرهنگی خاصی شکل میگیرند و ممکن است از دل مکاتب پیشین برآمده یا از آنها تأثیر پذیرفته باشند، هر یک از آنها هویتی منحصر بفرد و مستقل دارند که آنها را از سایر مکاتب و جریانهای فکری متمایز میکند. این تمایز، صرفاً یک تفاوت سطحی یا ظاهری نیست، بلکه ریشه در مبانی، اصول، مفاهیم، مسائل، روشها و حتی زبان و اصطلاحات خاص آن مکتب دارد. این ابعاد مختلف، در کنار یکدیگر، هویت مستقل و متمایز هر مکتب فلسفی را شکل میدهند.

۳. حوزه فلسفی سبزواری

با توجه به شاخصه‌هایی که ذکر شد، بتردید نمیتوان حوزه فلسفی سبزواری را مکتبی جدید در فلسفه اسلامی تلقی نمود. اگرچه در این حوزه، بویژه توسط حاج ملاهادی سبزواری نوآوری‌هایی نظیر حدوث اسمی و مانند آن صورت گرفته و آثار متعددی خلق شده است، اما مجموع این نوآوریها و خلق این آثار، آنقدر نیست که بتوان حوزه حکمی سبزواری را مکتبی

مستقل در فلسفه، در عداد سایر مکاتب قرار داد. هر مکتب با توجه به شاخصه‌های آن فراتر از مکان و زمان، جریانی فکری گسترده و پایدار است که بر تولید ایده و فکری جدید تأکید دارد. یک مکتب فلسفی جدید باید بتواند به جهان اندیشه، نگاهی تازه و متفاوت عرضه کند و ایده‌هایی بدیع و نوآورانه را ارائه دهد که به پرسش‌های بیپاسخ پیشین پاسخ گوید یا رویکردهایی جدید را برای مسائل قدیمی مطرح کند. حوزه فلسفی سبزواری چنین نیست، همانطور که مراکز حکمی همچون مشهد و تهران اینگونه نیستند.

اگرچه اطلاق مکتب بر حوزه سبزواری با اما و اگر مواجه است، ولی بیشک میتوان از آن بعنوان یک مدرسه فلسفی پویا و پر رونق نام برد که دیگر مدارس آن زمان تنه میزد. مقصود از مدرسه در این اصطلاح نه صرفاً ساختمان محل درس، بلکه جریانی است که با محوریت شخص یا اشخاصی در مکانی پدید آمده باشد و از چنان رونق و قوتی برخوردار باشد که بتواند بخشی از علاقمندان به آن علم را حول خود گرد آورد. قوام یک مدرسه بعنوان نهاد آموزشی متمرکز بر انتقال دانش‌های موجود، وابسته به وجود استاد، شاگرد و یک مکان فیزیکی مشخص است. البته هر مدرسه میتواند مروج یا متأثر از یک مکتب یا چند مکتب فلسفی خاص باشد یا در صورت رونق، خود زمینه‌ساز بروز مکتبی جدید گردد. برای روشنتر شدن ابعاد مسئله لازم است شاخصه‌های مدرسه بیان شود تا معیاری برای تفکیک آن از مکتب بدست آید.

۴. شاخصه‌های مدرسه فلسفی

الف) وابستگی به مکان و اشخاص

مدرسه فلسفی معمولاً بر گرد محور یک یا چند استاد برجسته و در مکانی خاص شکل میگیرد؛ چنانکه مدرسه فلسفی سبزواری با حضور حاج ملاهادی سبزواری و گردآمدن علاقمندان به علوم عقلی در این شهر شکل گرفت. پس از حاج ملاهادی سبزواری بیشتر شاگردان او به سایر مراکز فلسفی، نظیر تهران، اصفهان، مشهد، شیراز و سمنان روی آوردند، ولی برخی شاگردان شاخص او بر جای وی تکیه زده و با تدریس فلسفه برای مدتی، این حوزه را زنده نگه داشتند. از آن میان بجز ملامحمد، فرزند حکیم، که حدود دو سال پس از او رحلت کرد (اسراری، ۱۳۳۲: ۶۷-۷۰)، میتوان از میرزا حسین علوی معروف به میرزا حسین

۱۵۱



کبیر (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۶۲: ۶/۱۸۹۸-۱۸۹۶)، شیخ ابراهیم تهرانی معروف به شیخ معلم (رضانژاد، ۱۳۷۱: ۱۱۷-۱۱۶ و ۲۶۸)، میرزا اسماعیل تهرانی معروف به افتخار الحکمای طالقانی (مرسلوند، ۱۳۷۶: ۱/۲۲۵-۲۲۳) و سیدحسن حکیم، داماد حکیم سبزواری (رضانژاد، ۱۳۷۱: ۱۱۹)، نام برد که نسل دوم مدرسان فلسفه پس از حکیم سبزواری را تشکیل میدادند. با فوت شاگردان بیواسطه حاج ملاهادی، اگرچه حکمایی چون میرزا عبدالحکیم سبزواری (اسراری، ۱۳۳۲: ۸۳)، میرزا محمدابراهیم اسراری (آقابرگ تهرانی، ۱۴۳۰: ۱۳/۱۸-۱۷) هر دو از نوادگان حکیم سبزواری- و فاضل هاشمی (حجت هاشمی، ۱۳۷۱: ۱۵۱؛ امین، ۱۳۸۷: ۲۰-۱۹) تا مدت‌ها، کمابیش چراغ حکمت و فلسفه را در سبزواری روشن نگه داشتند، اما رفته‌رفته سبزواری اهمیت خود را در این حیث از دست داد و بویژه با مرکزیت یافتن تهران در عصر حکمای اربعه، تشنگان علوم عقلی از اقصی نقاط ایران و جهان اسلام به تهران روی آوردند و حوزه سبزواری رو به افول نهاد.

ب) وابستگی به زمان

مدارس فلسفی، بر خلاف مکاتب فلسفی که میتوانند تأثیری فرازمانی و فرامرزی داشته باشند، معمولاً پدیده‌هایی وابسته به زمان و مکان خود هستند. درحالی‌که یک مکتب فلسفی میتواند قرن‌ها و در فرهنگ‌های مختلف مورد توجه و تفسیر قرار گیرد، یک مدرسه فلسفی عموماً با دوره زمانی مشخصی گره خورده و ظهور، اوج و افول آن با شرایط تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و شخصیتی خاص آن دوره مرتبط است.

حوزه فلسفی سبزواری، نمونه‌یی روشن از این وابستگی به زمان است. این حوزه از زمان تأسیس توسط حاج ملاهادی سبزواری در سال ۱۲۵۲ قمری، حدود ۱۳۱ سال به فعالیت خود ادامه داد. این دوره ۱۳۱ ساله به چند بخش تقسیم میشود که مهمترین آن، دوران ۳۷ ساله حضور خود حکیم سبزواری (۱۲۵۲ تا ۱۲۸۹ قمری) است. در این دوره، سبزواری به یکی از مهمترین مراکز فلسفی در ایران و جهان اسلام تبدیل شد و شاگردان بسیاری از نقاط مختلف برای بهره‌مندی از محضر او به این شهر می‌آمدند.

پس از وفات حکیم سبزواری، هرچند مدرسه به فعالیت خود ادامه داد، اما دیگر آن شور و رونق سابق را نداشت. حضور شاگردان برجسته او، تاحدی توانست این خلأ را پر کند، اما

۱۵۲



سال ۱۶، شماره ۲
پاییز ۱۴۰۴

با گذشت زمان و کم شدن نسل شاگردان مستقیم، تأثیر مدرسه نیز رو به کاهش نهاد. سرانجام، با فوت فاضل هاشمی، از شاگردان باواسطه حکیم سبزواری و آخرین شعله فروزان این مدرسه، در سال ۱۳۸۳ قمری، این مدرسه فلسفی نیز به خاموشی گرایید.

ج) عدم استقلال

مدارس فلسفی معمولاً وابسته به مکاتب بزرگترند و بندرت دارای نظام فکری مستقلند. از این حیث، مدرسه سبزواری به حکمت متعالیه صدرالمتألهین وابسته بود. مواد درسی و متون علمی‌یی که حکیم تدریس میکرد نیز در درجه اول، آثار ملاصدرا از قبیل اسفار اربعه، شواهد الربوبیه، مبدأ و معاد، رساله عرشیه، مشاعر، مفاتیح‌الغیب و مانند آن بوده است. مهمترین کتاب مورد تدریس که رکن مواد آموزشی مدرسه فلسفی سبزواری را تشکیل میداده، بعد از شرح منظومه، اسفار صدرالمتألهین بوده است. حواشی متعدد حکیم سبزواری بر آثار ملاصدرا، بویژه اسفار اربعه که بیشتر جنبه توضیحی دارند و در خلال تدریس مکرر آن صورت گرفته است، بهترین شاهد بر این ادعاست. خود شرح منظومه نیز خلاصه‌یی از اسفار ملاصدراست؛ از اینرو برخی آن را با عناوینی همچون فرزند اسفار، عصاره اسفار یا روغن بادام اسفار (صدوقی‌سها، ۱۳۸۳: ۱۲۳) توصیف نموده‌اند.

حکیم سبزواری در روش تدریس و تألیف خود نیز تحت تأثیر حکمت متعالیه بود. آثار او، از جمله شرح منظومه، اگرچه ساختاری برهانی و استدلالی دارند، اما از مضامین عرفانی و آموزه‌های قرآنی بهره‌مندند. در این آثار، همانند آثار ملاصدرا، در کنار استدلالهای عقلی، استنادها و الهام‌گیریهای متعدد از روایات و همچنین تأکید بر مباحث شهودی و عرفانی و بکارگیری اشعار فراوان از شعرای عارف‌مسلك چون مولوی، عطار، جامی و شبستری را شاهد هستیم.

۱۵۳

د) تمرکز بر آموزش

فعالیت اصلی مدارس فلسفی، تدریس، شرح و تفسیر متون فلسفی موجود و تمرکز بر حفظ و انتقال دانش است. حکیم سبزواری نیز با این رویکرد، روزانه سه سطح درسی ارائه



محمد مهدی کمالی، محمد هادی کمالی؛ حوزه فلسفی سبزواری، مکتب یا مدرسه؟

میداد: شرح منظومه برای مبتدیان، اسفار برای شاگردان متوسط و درس خصوصی برای شاگردان برجسته. او شخصاً از شاگردان امتحان میگرفت و سطح آنها را تعیین میکرد (سبزواری، ۱۳۷۶: ۵۳؛ همو، ۱۳۶۹: ۱۳/۲). پس از تأسیس حوزه فلسفی سبزواری، افراد بسیاری از مناطق مختلف ایران و سایر کشورها مانند ترکیه، تبت، هندوستان و عربستان- برای بهره‌مندی از محضر حکیم به سبزواری آمدند (گوینو، بی‌تا: ۸۴). دوره کامل تعلیم حکمت توسط حکیم، هفت سال بطول می‌انجامید و هرچند بسیاری موفق به اتمام آن نمیشدند، اما در هر دوره تقریباً هزار نفر آن را پایان میرساندند (براون، ۱۳۸۱: ۱۶۲). این موضوع گویای اهمیت مدرسه حکمی سبزواری در زمان اوست.

ه) نقش پررنگ استاد و شاگردی

مدرسه، محل درس و قوام درس، به استاد و شاگرد است. رکن اول استاد است که شخصیت او در مدرسه نقشی کلیدی دارد و تمام فعالیتها حول محور وی سازماندهی میشود. این مسئله موجب میشود مدرسه پس از فقدان استاد برجسته، رو به افول نهد؛ چنانکه همین اتفاق پس از درگذشت حکیم سبزواری برای مدرسه سبزواری رخ داد.

حکیم سبزواری، با تسلطی جامع بر مباحث کلامی، عرفانی و فلسفی، شامل مکاتب مشاء، اشراق و حکمت متعالیه، واجد تمامی ویژگیهای یک استاد برجسته بود. بیان او فصیح، بلیغ و جذاب بود و چنان ماهرانه به مباحث علمی ورود و خروج میکرد که توجه کامل مخاطبان را بخود جلب مینمود. شاگردان نه تنها شیفته بیان رسا و تسلط بینظیر حکیم بر دانش حکمی و عرفانی بودند، بلکه بیش از آن، تحت تأثیر شخصیت معنوی او قرار میگرفتند. حضور در محضر حکیم، محدود به کلاس درس و مباحث نظری نبود؛ او در کنار انتقال دانش و معارف، اهتمامی ویژه به تربیت اخلاقی و معنوی شاگردان داشت. حکیم که خود شخصیتی وارسته، عابد، عارف، اهل تهجد و شب زنده‌داری بود، تأثیری عمیق بر شاگردان خود میگذاشت. سخنان الهام‌بخش و نافذ بود و بر جان مخاطب مینشست. شاگردان، علاوه بر بهره‌مندی از دانش او، از شخصیت معنویش نیز بهره‌میردند و تحت تربیت او به سلوک معنوی میپرداختند. این ویژگی، از مشخصه‌های بارز مدرسه فلسفی سبزواری در دوران حاج ملاهادی سبزواری بود.

رکن دوم شاگرد است که مدرسه سبزوار از این جهت نیز بسیار حائز اهمیت است. اهمیت و رونق حوزه درسی حکیم سبزواری به اندازه‌ی بود که بنا بگفته استاد آشتیانی، انسان تعجب میکند چگونه این همه شاگرد از اصفهان، که خود مرکز فلسفه و حکمت بود، برای تحصیل به سبزوار می‌آمدند. حتی برخی نقل کرده‌اند، میرزای جلوه نیز قصد استفاده از محضر حکیم را داشت و از اصفهان راهی سبزوار شده بود، اما در تهران ماند. بدون شک، پس از آخوند نوری، کسی همپای حکیم سبزواری، چنین حوزه پرشوری نداشته است. جالب اینجاست که در همان زمان، در تهران افرادی مانند آقاعلی حکیم نیز تدریس میکردند، اما تنها سی یا چهل شاگرد داشتند. بنابراین، گردآوری چهارصد شاگرد در سبزوار، کار کمی نبود (آشتیانی، ۱۳۷۲: ۶).

کثرت این شاگردان وقتی موجب شگفتی بیشتر میشود که بدانیم حکیم سبزواری هر کسی را به شاگردی نمیپذیرفت. طبق شواهد تاریخی و روایت شاگردان، افرادی که قصد تحصیل در حوزه حکیم را داشتند، علاوه بر جدیت و استعداد لازم، باید پیشتر دانشهای مقدماتی را فرامیگرفتند (براون، ۱۳۸۱: ۱۶۵-۱۶۴).

و) تأثیرپذیری از عوامل فرهنگی و اجتماعی

رشد و پویایی مدارس فلسفی بشدت وابسته به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی محیط است. اگر این شرایط تغییر کنند، مدرسه نیز تحت تأثیر قرار میگیرد. سبزوار بدلیل موقعیت جغرافیایی و دور بودن از مراکز مذهبی بزرگ، فضایی آرام و آزاد برای بحث و گفتگوی فلسفی فراهم میکرد، برخلاف حوزه مشهد که همواره از مخالفت مخالفان و مقدسان در طرح مباحث فلسفی و عرفانی، در عذاب بود. موقعیت جغرافیایی و سیاسی سبزوار، یعنی فضای آرام و بدور از تنشهای سیاسی و مذهبی آن، اگرچه در آغاز به رشد و توسعه این مدرسه کمکی شایان کرد، اما تداوم آن را با مشکل مواجه ساخت. سبزوار برخلاف مراکز بزرگ علمی چون اصفهان، مشهد و قم، فاقد مرکزیت سیاسی، مذهبی و فرهنگی قوی بود و بهمین دلیل، نه از حمایت حکومت مرکزی و نه از امکانات و توجه شهرهای مذهبی، برخوردار نبود و بهمین سبب نتوانست بعنوان یک قطب علمی پایدار باقی بماند.

ز) تولید شروح، تعلیقات و آثار آموزشی

مدارس بر خلاف مکاتب، اغلب نوآوری‌هایی محدود دارند و بیشتر بر حفظ و انتقال دانش متمرکز میشوند و پژوهش در آنها بیشتر جنبه تفسیری دارد تا تحلیلی یا نوآورانه. از اینرو آثار تولیدشده در مدارس فلسفی معمولاً در قالب شروح، تعلیقات و متون آموزشی هستند و کمتر شاهد نگارش متون اصلی و جریان‌ساز هستیم. مهمترین اثر خلق شده در حوزه سبزواری، شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری است که از زمان تألیف تاکنون، قریب دویست سال، بعنوان متنی آموزشی در مراکز فلسفی تدریس میشود. حکیم سبزواری در کنار خلق شرح منظومه، حواشی مهم و مفصلی بر آثار ملاصدرا نظیر اسفار، شواهد الربوبیه مبدأ و معاد و... نوشته است.

| تفاوت‌های کلیدی میان مکتب و مدرسه فلسفی در یک نگاه | | |
|---|---|------------------|
| مدرسه فلسفی | مکتب فلسفی | ویژگیها |
| وابسته به مکاتب فلسفی پیشین | نظام فکری مستقل و منسجم | استقلال نظری |
| کمتر به خلق نظریات جدید میپردازد و بیشتر به شرح و بسط نظریات موجود اهتمام دارد. | دارای نوآوریهای مفهومی و نظری بنیادین است. | نوع نوآوری |
| شخصیت استاد، محوری است و با فقدان او، مدرسه افول میکند. | شخصیت مؤسس آغازگر است، اما مکتب به او محدود نمیشود. | نقش شخصیتها |
| محدود به جغرافیا و دوره زمانی خاص | جهانی و فراتر از زمان و مکان خاص | دامنه تأثیرگذاری |
| شروح، تعلیقات و متون آموزشی | آثار اصلی، بنیادین و جریان‌ساز | آثار تولیدی |
| آموزشی، تعلیم و تربیت | پژوهشی، تولید فکر و نظر | رویکرد |
| ترویج‌دهنده و تربیت‌کننده | متحول‌کننده و جریان‌ساز | نوع اثربخشی |

۱۵۶



سال ۱۶، شماره ۲
پاییز ۱۴۰۴

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بررسی حوزه فلسفی سبزواری نشان داد که این مرکز، برغم دستاوردهای قابل توجه علمی و تربیت شاگردان برجسته، فاقد ویژگی‌های لازم برای شکل‌گیری یک مکتب فلسفی مستقل بوده است. تحلیل معیارهای تفکیک مکتب از مدرسه فلسفی از جمله نوآوری‌های بنیادین، انسجام نظری، و توانایی جریان‌سازی فراتر از زمان و مکان - بیانگر آنست که حوزه سبزواری بیشتر ادامه و گسترش مکتب فلسفی حکمت متعالیه صدرالمتألهین بوده و نوآوری چشمگیری که بتواند آن را به یک مکتب مستقل تبدیل کند، در آن دیده نمی‌شود. بر این اساس، اطلاق نام مدرسه فلسفی به حوزه سبزواری، نه تنها با واقعیت‌های تاریخی و فلسفی آن سازگارتر است، بلکه به درک جایگاه واقعی آن در سنت فلسفه اسلامی کمک می‌کند. با وجود این، دستاوردهای این مدرسه، از جمله تألیف آثار علمی تأثیرگذار، تربیت شاگردان مؤثر، و گسترش فلسفه اسلامی در مناطق مختلف، نشان‌دهنده اهمیت و تأثیر آن در تاریخ اندیشه اسلامی است.

مدرسه فلسفی سبزواری در دوران اوج خود، ویژگی‌هایی برجسته داشت که آن را از سایر مراکز فلسفی متمایز می‌ساخت. این مدرسه با فضایی آرام و آزاد، ناشی از موقعیت جغرافیایی خود، بستری مناسب برای مباحثات فلسفی فراهم آورده بود. این فضا، در کنار شور و رونق بینظیر مدرسه که حتی بر دیگر مراکز فلسفی آن زمان سایه افکنده بود، به رشد و شکوفایی آن کمکی قابل توجه کرد. حکمت متعالیه، بعنوان محور اصلی آموزش و پژوهش، با تأکید بر تلفیق عقل و شهود و توجه ویژه به عناصر اشراقی و عرفانی، در کانون توجه قرار داشت. همچنین، سلوک و عرفان عملی نیز از جنبه‌های مهم این مدرسه بود و تربیت شاگردانی که بتوانند آموزه‌های فلسفی را در زندگی خود پیاده کنند، از اهداف اصلی آن بشمار میرفت.

علاوه بر این، مدرسه سبزواری نقشی مهم در خلق آثار ماندگار و توسعه و انتقال حکمت به سایر مراکز فلسفی ایفا کرد. خلق آثاری ارزشمند، بویژه شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری که بیش از دو قرن بعنوان متن آموزشی در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها تدریس شده، از دستاوردهای این مدرسه است. همچنین، تربیت شاگردان بسیار و

محمد مهدی کمالی، محمد هادی کمالی؛ حوزه فلسفی سبزواری، مکتب یا مدرسه؟



پراکنده شدن آنها در شهرهای مختلف ایران و حتی نجف، باعث گسترش و تقویت فلسفه در این مناطق شد. این امر بوضوح تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم مدرسه سبزوار بر تحولات فلسفی در مراکز مهمی چون تهران، مشهد، اصفهان و شیراز را نشان میدهد.

درنهایت، تحلیل حوزه فلسفی سبزوار بعنوان یک مورد مطالعاتی، میتواند الگویی برای بررسی مشابه سایر مراکز فلسفی، مانند حوزه‌های تهران، اصفهان، و مشهد از این منظر باشد و به فهم دقیقتر از جایگاه واقعی آنها در تاریخ فلسفه اسلامی کمک کند. اینگونه ارزیابی، شناسایی مراکز اصلی نوآوری و خلاقیت فلسفی در تاریخ اندیشه اسلامی را تسهیل کرده و زمینه را برای مطالعات تطبیقی عمیقتر فراهم می‌آورد.

منابع

آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۲) «شخصیت حکیم عارف «اسرار»، کیهان فرهنگی، شماره ۹۶، ص ۵۱-۵.

آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن (۱۴۳۰) طبقات أعلام الشيعة، بیروت: دار إحياء التراث العربي. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۱) «مصاحبه در خصوص مکتب فلسفی تهران و حکمای اربعه»، هفته‌نامه پنجره اندیشه، شماره ۱۶۱.

اسراری، ولی‌الله (۱۳۳۲) شرح زندگانی یگانه فیلسوف شهیر شرق، مرحوم صدرالمتألهین حاج ملاهادی أسرار سبزواری اعلی الله مقامه، سبزوار: بیهق.

امین، سیدحسن (۱۳۸۷) «فاضل هاشمی، استاد فلسفه از زبان امین و شریعتی»، مجله حافظ، شماره ۵۸، ص ۱۹-۲۰.

براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۱) یک‌سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ماه‌ریز.

حجت هاشمی، ابومعین حمیدالدین (۱۳۷۱) مرآة الحجة، شرح حال حجت هاشمی و اساتید، مشهد: حاذق.

خدری، غلامحسین (۱۴۰۱) «تأملی در مکتب فلسفی سبزوار و تبیین برخی ابتکارات آن»، فلسفه و کلام اسلامی، دوره ۵۵، شماره ۲، ص ۲۸۲-۳۰۴.

(DOI): 10.22059/jitp.2022.340500.523339



دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه دهخدا، تهران: روزنه.

رضانژاد (نوشین)، غلامحسین (۱۳۷۱) حکیم سبزواری، زندگی- آثار- فلسفه تهران: سنائی.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹) شرح المنظومه، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، تهران: نشر ناب.

----- (۱۳۷۶) رسائل حکیم سبزواری، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: اسوه.

سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۹۲) حکمة الانشراق، به‌مراه شرح قطب‌الدین شیرازی، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

صدوقی‌سها، منوچهر (۱۳۸۳) «چند گفتگو بین حکیم سبزواری و صدرالمآلهین»، زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی حاج ملاهادی سبزواری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ضیائی‌فر، سعید (۱۳۸۵) پیش درآمدی بر مکتب شناسی فقهی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

----- (۱۳۸۶) «درنگی در اصطلاح مکتب فقهی»، فقه، شماره ۵۳، ص ۱۷۵-۱۶۵.

عباسی، حسین؛ یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۴۰۲) «مختصات روش‌شناسی حکمت متعالیه»، تاریخ فلسفه اسلامی، شماره ۶، ص ۱۱۵-۹۵. (DOI): 10.22034/HPI.2023.179885

کربن، هانری (۱۳۷۳) تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: کویر.

کمالی، محمدمهدی؛ موسوی بایگی، سیدمحمد؛ کمالی، محمدهادی (۱۳۹۶) «لوازم معنایی اصالت وجود و نقش آن در تمایز اندیشه‌های میرداماد و ملاصدرا»، پژوهش‌های هستی‌شناختی، شماره ۱۱، ص ۸۴-۶۳. (DOR): 20.1001.1.23453761.1396.6.11.4.6

گویینو، کنت دو (بی‌تا) مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، بی‌جا.

گرچی، ابوالقاسم (۱۳۸۵) «مصاحبه با دکتر ابوالقاسم گرچی»، جایگاه‌شناسی علم اصول، بکوشش سید حمیدرضا حسنی و مهدی علی‌پور، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.

محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۹۶) «مکتب فلسفی طهران»، مجموعه پیش‌نشرتهای همایش ملی حکیم طهران، قم: مجمع عالی حکمت اسلامی.

مرسلوند، حسن (۱۳۷۶) زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران، تهران: الهام.

معلم حبیب‌آبادی، میزرا محمدعلی (۱۳۶۲) مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار، اصفهان: کمال.

معین، محمد (۱۳۸۶) فرهنگ فارسی، تهران: آدنا، کتاب راه نو.
ملاصدرا (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
میرداماد، محمدباقر (۱۳۸۱) مصنفات میرداماد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
نصر، سیدحسین (۱۳۸۹) سنت عقلانی اسلامی در ایران، ترجمه سعید دهقانی، تهران: قصیده.
----- (۱۳۹۱) «گفتگو درباره بررسی جایگاه مکتب تهران و حکمای اربعه»، هفته‌نامه پنجره اندیشه، شماره ۱۶۱.